

دستیابی به دین برتر (۳)

تعریف دقیق دین

کلمه ی دین در تفاسیر، به معنای جزا ذکر کرده اند، اما به معنای جزا نیست. در دین، دو نکته وجود دارد: ۱- قاعده و قانون ۲- انقیاد، گردن سپاری، مقهور بودن، ذلت و اطاعت. یوم الدین، یعنی روز انقیاد تام در برابر خداوند، چون خداوند با عظمتش، ظهور کرده است و همه، خاشعند. «... وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (طه/۱۰۸) در آن روز فقط پیچ پیچ، شنیده می شود. حتی انبیاء هم نمی توانند حرف بزنند. لازمه ی این قهر، غلبه و تجلیات عظیمه ی الهی این است که در آن روز، جزا و پاداش هم هست، اما خود دین به معنای جزا نیست. چه وقت قاعده و قانون باید حتماً لازم الاجرا باشد؟ و عقل ها، همه در برابرش مقهور هستند؟ زمانی که قاعده و قانون، از ناحیه ی علم برتر و قدرت برتر و احاطه ی برتر آمده باشد. پس، تعریف ما از دین: علم نازل شده ی خداوند، برای زندگی بشر، به جهت وصول و رجوع به حق تعالی، به همراه سعادت دنیایی، یعنی دین فقط برای آخرت نیست.

تعاریف دین در تاریخ ادیان و جامعه شناسی

دین ها را در تاریخ ادیان، به سه مرحله تقسیم کرده اند:

- ۱- ادیان ابتدایی: قائل به همزاد بودن، روح پرستی، جن پرستی.
- ۲- ادیان جهان باستان: براساس قسمت های مختلف جغرافیایی تقسیم بندی می شود: هند، چینی و ژاپنی و مصری. (ادیان شرک، چون نوعاً قائل به خدای واحد نیستند)
- ۳- ادیان پیشرفته: اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی بعضی از افراد دین را اینگونه تعریف کرده اند: از دیدگاه معرفت شناسی؛
- ۳- یک قوه و تمایل فطری است که مستقل از فکر و عقل، بشر را توانا می سازد که بی نهایت را، تحت اسامی و اشکال گوناگون، درک کند (تا یک مفهومی را درک کند).
- ۴- علم حضوری، به اتحاد با عالم. انسان، احساس اتحاد با هستی کند.
- ۵- شناخت یک موجود فوق بشری است که قدرت مطلقه دارد. (در این تعاریف، تصریحی به خداوند، زندگی و معاد ندارد و صحبتی از تکلیف و وظیفه، هم نیست.)
- از دیدگاه روانشناسانه؛
- ۶- پرستش قدرت های بالا به دلیل نیاز. (قدرت های بالا می تواند ملک و جن باشد مثل شیطان پرست ها)
- ۷- دین همان اخلاق است که عاطفه به آن تعالی بخشیده است.
- ۸- احساسات، اعمال و تجربیات افراد در تنهایی است آنگاه که خود را در برابر هر آنچه الهی می دانند.

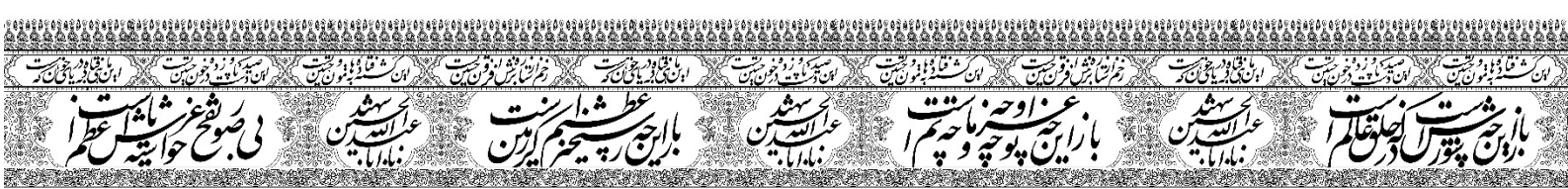
از دیدگاه جامعه شناسانه؛

- ۱- جستجوی جمعی، برای یک زندگی کاملاً رضایت مندانه است.
- ۲- نظام وحدت یافته ای از باورها و اعمال مربوط به اشیاء مقدس است. (مثلاً یک سنگ که نسبت به آن یکسری افکار و اعمال نظام مند دارند).
- مجموعه ای از باورها و اعمال و رفتارها که افراد در جوامع مختلف بنا کرده اند.
- این تعاریف، ناظر به جامعیت نیست و هرکس از منظری به آن نگاه کرده و بعضاً ناظر به کارکرد دین است یا مربوط به حاشیه ی دین است. (تعاریف ناقص و یک بعدی) در همه ی آن ها، یک معنای مبهم و کلی از دین وجود دارد و هر مکتبی که صحبت از ایمان به عناصر غیبی داشته باشد (گرچه آن عنصر، خرافه، روح یا جن باشد) را دین گویند.

پشت پرده این تعاریف

با این تعاریف،

- ۱- همه ی کارهای ما، بجز امور روزمره، دین است.
- ۲- به حقانیت کاری ندارند بلکه بالاتر، اصلاً قائل به حق و باطل بودن ادیان نیستند.
- جملات گاهی اوقات کذب اند و گاهی بی معنا. این تعاریف می گویند این نوع جملات (یعنی حق و باطل بودن ادیان) راجع به دین، کذب نیست، بلکه بی معناست. جمله کذب، یعنی جمله ای که ممکن است در واقعیت باشد، اما فعلاً مصداق با خبر تطابق ندارد. اما جملات بی معنا، یعنی جمله ای که در واقعیت ممکن نباشد و هیچ گاه مصداق پیدا نمی کند.
- در این تعاریف اصلاً قائل به حق و باطل بودن در ادیان نیستند، زیرا دین، یک امر سلیقه ای است. یک موضوع شخصی، گروهی، فرقه ای، فراملی، یک کشور، حتی یک فرد، می تواند به آن قائل باشد. به تعداد افراد، می توان دین داشت. این تعریف، تقریباً شبیه به آیین است (روش کلی) شما با تعریف، خیلی کارها می توانید بکنید. شما با یک تعریف، می توانید یک فرهنگ را جا بیاورید.
- خب از یک طرف دین شد یک امر شخصی، سلیقه ای، مبهم و غیر قابل، حق و باطل خواندن آن و از طرفی علم تجربی می شود یک امر قابل اندازه گیری و معنا دار، از نظر حق و باطل (قابل صدق و کذب) و نیز یک امر بشری که در همه جا، برای نوع انسان، همین است.
- اینگونه، حق و باطل، در فیزیک و شیمی شکل می گیرد و از دین گرفته می شود.



نتیجه تعاریف غلط

دو ویژگی دین را گرفته و به علوم تجربی دادند (فارغ از اینکه علم تجربی به اندازه ی خودش از این دو ویژگی بهرمند است): ۱- حق و باطل بودن، که همه حق نیستند و یکی حق و دیگران باطل اند. ۲- عمومیت دین چیزی که متکثر به تعداد افراد است و نمی توان، صحیح و غلط بودن آن را معلوم کرد، چه کاربردی برای جوامع دارد؟ به این ترتیب، علم (علوم تجربی انسانی یا علوم تجربی محض) عهده دار تمام مسائل بشری شدند اما دینی که سلیقه ای و شخصی بود، نمی تواند عهده دار شود.

دین فقط مسائل مرگ و بعد از مرگ را برعهده گرفت. البته این تصور، از قدیم در مسیحیت بود. سکولار شدن الان، از تحریف مسیحیت شروع شد. در آنجا، دین را تفکیک کرده و گفته شد که دین به دنیا کاری ندارد و اگر کسی بخواهد روحانی باشد باید از فضاهای دنیایی فاصله بگیرد. «... وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید/۲۷) در حالی که اصطلاح دین، برای کسانی که در فضاهای علوم دینی هستند، عالم دینی است.

این مقدمات، می شود مبنایی برای تفکر پلورالیزم (کثرت گرایی). وقتی حق و باطل نبود، اصلاً معنایی ندارد که بگوییم این درست است و آن نادرست. اینگونه، راه کشف حقیقت، می شود علوم تجربی و بس.

تعریف، اولین جایی است که ذهن شما درباره ی یک موضوع، جهت گیری می کند. مثلاً، اگر شما، تعریفتان از اخلاص، ناقص یا غلط باشد، اصلاً محال است به اخلاص و فهم درست برسید.

کلمه دین در قرآن

در لسان قرآن، دین به معنای عام آمده است، مانند کلمه ی امام که خداوند آن را به امام حق و باطل، تقسیم می کند و امام حق، تعریف مشخصی دارد. (ائمه ی کفر هم داریم) و دین به معنای عام، یعنی؛ روش لازم الاجرا (مجموعه ای از قواعد که همه ی افراد به آن ملزم باشند). اما وقتی در قرآن دین با الف و لام بکار می رود، یعنی؛ الدین، متعین در اسلام

علل دین ستیزی و دین گریزی

علل فراوانی گفته شده است: مثلاً رسانه یا پدر و مادر (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانَهُ، أَوْ يَنْصَرَانَهُ، أَوْ يُمَجَّسَّانَهُ) و ... که هیچ کدام علت دین گریزی نیست.

علت، یعنی آنچه که هر وقت آمد، معلول هم حاصل شود. اما در ما، هیچ عاملی نیست که علت رفتارهای ما باشد. زیرا اگر

علت باشد، ما مجبور می شدیم. هیچ احدی در حرکت به سمت دین یا گریز از دین و یا ستیز با دین، مجبور نیست. **فقط و تنها، خواست و اراده خودمان، عامل دین گریزی و دین ستیزی است.**

بقیه ی عوامل، نقش دارند و زمینه سازند، ولی علت نیستند. قرآن می فرماید: وقتی مجرمین، با کسانی که آن ها را گمراه کرده اند، روز قیامت، روبرو می شوند، می گویند: «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِّنَ النَّارِ...» (اعراف/۳۸) خدایا! آنها را دو برابر عذاب بده. خداوند می فرماید: هر دو گروه ۲ برابر عذاب می شوند. آن گروه، چون هم ضال بودند و هم مضل. شما نیز چون هم تبعیت از آنها کردید و هم، راه خطا رفته اید.

توده مردم

همین توده ی مردم اند که اهل بیت علیهم السلام را خانه نشین کردند. «إِنَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ...» (آل عمران/۱۱۲). و اگر نه، توده ی مردم، اگر خواص را تبعیت نمی کردند این اتفاقات نمی افتاد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه سوم (شفشقیه) می فرمایند: این مردم از بزرگ و کوچک، خواص و عوام و عالم و جاهلشان، حقانیت مرا می دانستند ولی، نمی خواستند. عوام و توده، هستند (همین خود ما) که علمای ربّانی را خانه نشین می کنند و بعد خودشان، به دنبال آشوب یا جن گیر و غیب گو و .. می روند.

کسی که می گوید: فلان کس، بخاطر همین آخوند ها یا بخاطر حکومتی ها، به دین بدبین شده است، فقط دنبال بهانه می گردد و اگر نه همان عقل، کافی است. نفسی که نخواهد پیشرفت کند، هم از خوب و هم از بد، برای پیشرفت نکردن، استفاده می کند ((برای پیغمبر خدا هم می گوید: چرا این آقا در ۵۰ سالگی با دختری ازدواج کرد. این نفس مریض است))، اما کسی که بخواهد حرکت کند، شیطان هم معلمش می شود. (البته این، توجیهی برای مذهبی های بد اخلاق نمی شود، زیرا خود این زمینه سازی نیز مرض است)

راه مبارزه با نفس

نفس را باید چاره کرد. خیلی خطرناک است. راه مبارزه با این هوی، مخالفت حکیمانه، نه مخالفتی که فشاری وارد کند و نفس را بشکند. یکی از پایه های اصلی مخالفت حکیمانه، عقل است. اولین پله هایش، تأمل و تفکر در اول کارهاست. کسانی که عادت به تفکر مستمر دارند، نهایتاً رشد می کنند. اگر چشمان قلبمان بسته است، حداقل کمی فکر کنیم. این دین، دین تعقل است. نشانه ی رشد نیز، تغییر حالات و افکار است.

